www.irantarikh.com امیرحسین خنجی

خسرو انوشه‌روان دادگر

قباد درسال ۵۳۱ درگذشت و ولیعهدش خسرو که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود طبق وصیتنامهٔ او به سلطنت نشانده شد. هردو برادر خسرو پس از درگذشت پدرشان با انتصاب خسرو مخالفت کردند، لیکن مؤبدان مؤبد و ایران سپاهبد دونسخهٔ مشابه از وصیتنامه‌ئی را که قباد نوشته به آنها سپرده بود در شورای بزرگان کشور گشوده قرائت کردند، و اعضای این شورا به متن وصیتنامهٔ قانونی گردن نهادند و مشروعیت سلطنت خسرو را تأیید کردند. پس ازآن هردو برادر خسرو به اتهام مخالفت با رأی مجلس بزرگان (مجلس خبرگان سلطنت) محاکمه و محکوم به اعدام شدند، و برای آنکه در آینده رقیبی برای خسرو پیدا نشود تمام برادرزادگان خسرو را قتل‌عام کردند. تنها یک برادرزادهٔ خردسال خسرو بنام قباد پسر زام به یاری یکی از بزرگان (آذرگنداد) مخفی کرده شد و جان سالم به در برد.

برای آنکه کشور ازتمام آثار عقائد مزدک پاکسازی شود، فرمانی از انوشه‌روان گرفته شد که درآن آمده بود: «هرگونه بحث و جدل در امر دین خدا ممنوع است».[1] با چنین دستوری ازآن پس کسی از هواداران مزدک اجازه نداشت دربارهٔ او و نهضتش درجامعه سخن بگوید. درنتیجه میدان برای فعالیت تبلیغی روحانیت سنتی خالی ماند. بخاطر اقدامات خشنی که تحت نام خسرو در سرکوب مزدکیان و حمایت از دین فقاهتی انجام شد، حوزهٔ فقاهت سنتی لقب **انوشه‌روان** به خسرو داد.

روحانیون سنتی تبلیغات دامنه‌داری برضد آئین مزدک به راه انداختند؛ و برای آنکه نسبت به مزدک در عوام نفرت ایجاد کنند آئین او را با انواع برچسپهای ناروا به لجن کشاندند، و در این راه با موفقیتهای قابل توجهی روبرو گشتند، به گونه‌ئی که درنسل آینده عبارت زندیک[2] که برای مزدکیان به‌کار برده میشد، معادل بی‌دین وگمراه و ضد بشر و اباحی‌مسلک و فاسد و شورشی تلقی گردید، و

۱- مروج الذهب، ۱ / ۲۹۰.

۲- زندیک ازکلمهٔ زند به معنای تأویل (تفسیر به رأی) گرفته شده و صفت است. چونکه مزدک تفسیر خاصی از دین ارائه میکرد که با تفسیر سنتی مغان متفاوت بود، اورا زندیک لقب دادند و پیروانش به همین لقب متصف شدند. این واژه را نخستین بار کرتیر برای مانی و پیروانش به کار برده بود. امروز به چنین کسانی «منافق» گویند، و آنها را مردمی میدانند که قرائتی نادرست از اسلام ارائه میکنند.

بقایای مزدکیان در همه‌جا با نفرت عوام فریبخورده‌ئی مواجه گشتند که تلقینهای شبانه‌روزی روحانیت سنتی آنانرا برضد مزدکیان برمی‌انگیخت. همان عوام که تا دیروز مزدک را یکی از قدیسان میدانستند امروز به او نفرین و لعنت میفرستادند. طبری به نقل ازمنابع ساسانی مینویسد که اصلاحات مزدک اموری پسندیده بود ولی بدعتهائی وارِد دین کرد که اورا منفور ساخت:

چون خسرو سلطنتش را تثبیت کرد، آئین مرد منافقی از اهالی فسا بنام زرتشت خورگان را ابطال نمود. این مرد بدعتی در دین زرتشت آورده بود و مردمی از بدعتش متابعت کردند و کارش بالا گرفت؛ و از جمله کسانی که مردم را به این بدعت فراخواند مردی از اهالی مَدریه به نام مزدک پور بامداد بود. موضوعی که این مرد برای مردم آراست و آنها را بسوی آن تشویق کرد عبارت بود از اشتراک در مال و افراد. او میگفت که این ازجمله کارهای نیکی است که باعث خشنودی خدا است و بهترین ثوابها را نصیب انسان میسازد. و اگر نه آن بدعتها که او در دین وارد کرد میبود اینها اموری نیکو و پسندیده به شمار میرفت.[1]

اصلاحات انوشه‌روانی

خسرو انوشه‌روان را مردم ایران در زمان خودش صفت **دادگر** دادند. **داد** درزبان ایرانی یک معنا بیشتر ندارد و آن همانا **قانون** است. و «دادگر» کسی است که قانون را به درستی اعمال و اجرا میکند، و حتی وقتی پای منافع شخصی خودش نیز درمیان باشد از قانون تخطی نمیکند. تلفظ دیگر این واژه درزبان ما **دادور** است که اکنون **داور** تلفظ میشود؛ و میدانیم که «داور» کسی است که بر اجرای قرارداد و توافقنامهٔ قانونی نظارت دارد یا درراه اجرا و اعمالِ آن میکوشد. «دادگر» معنای دیگری نیز درزبان ما دارد؛ زیرا که ترکیبی از «داد» (= قانون) و «گر» (= سازنده) است؛ و معنایش میشود «قانونگذار». خسرو انوشه‌روان ار ازآنرو دادگر گفتند که دست به یک سلسله اصلاحات همه‌جانبه زد و مجموعه‌ئی از قوانین ابداعی برای اصلاح اوضاع اجتماعی وضع کرد، و دستگاههائی برای اِعمال و اجرای آنها به وجود آورد که زیر نظر شخص خودش عمل میکردند. چونکه قوانین او منافع طبقهٔ نوپدید **دهکانان** را در مد نظر داشت، مزایایش شامل حال لایه‌های بسیار گسترده‌ئی از مردم کشور شد و خشنودی همگان را به دنبال آورد، تا جائی که مردم کشورمان اصلاحات مزدک را به فراموشی سپردند و نوای ستایش از خسرو انوشه‌روان را سردادند.

بعد ازسرکوب نهضت مزدک اعادهٔ زمینها و ممتلکات مصادره شدهٔ اربابان آغاز شد؛ اما کسانی که سی چهل سال پیش ازآن زمینهای روستائی را به دست آورده بودند، مالکیتشان به گونه‌ئی تثبیت

۱- طبری، ۱ / ۴۲۲.

شده بود که دیگر مصادرهٔ زمینهایشان شدنی نبود. یکی از نتایج اقتصادی نهضت مزدک نقل و انتقال نسبتا وسیع در املاک و ثروتهای ملاکان بزرگ بود، که طبقهٔ نوینی از مالکان متوسط را در ایران به وجود آورد. اینها در زمان انوشه‌روان نیز به زندگی اقتصادی خویش ادامه داد. آن لایهٔ اجتماعی که از آن زمان به بعد درتاریخ ایران بصورت یک طبقهٔ پردامنه با نام **دهکانان** تجلی یافت، خانواده‌های سابق روستاها بودند که دراثر نهضت مزدک بر زمینهای روستائی ملاکان سابق که تحویلشان بود دست یافته بودند، و احتمالا فرمانهای قباد در دور نخست پادشاهیش به مالکیتشان مشروعیت بخشیده بود، و دستگاه سیاستساز ایران در عهد انوشه‌روان نمیتوانست یا به صلاحش نبود که با آنها کاری کند. البته آن گروه از افرادی که مزدکی شده بودند تحت تعقیب قرار گرفتند و املاکشان نیز مصادره شده به نزدیکانشان واگذار گردید و عقیده‌شان به راههای گوناگون مورد سرکوب قرار گرفت تا دین سنتی با همهٔ ارزشهایش پابرجا بماند. طبق احکام فقه سنتی هرکس از دین مَزدایَسنا خارج میشد از میراث خانواده‌اش محروم میگردید و دارائیها و املاکش در حیاتش به وارثانش میرسید. این امر درزمان انوشه‌روان به نوبهٔ خود به جابجائی مالکیتها و توسعهٔ املاک برخی از نومالکان روستائی کمک کرد وآنچه طبقهٔ دهکانان اواخر عهد ساسانی نامیده شد را در جامعه پدید آورد که از طبقات سنتی مجزا بود و در آینده در ردیفِ طبقات ذینفوذ کشور قرار گرفت.

با وجود جنایتهای بسیاری که در دوسه سال آغاز سلطنت انوشه‌روان بر آزاداندیشان کشور رفت، انوشه‌روان وقتی از مرحلهٔ بلوغ گذشت تصمیم گرفت که خودش تصمیم‌گیر کشور باشد و دست به سلسله اقداماتی اصلاحی و عمرانی بزند و زیاده‌روی‌های گذشته را جبران کند. ازآنجا که درآمدهای مالیاتی اساس درآمد خزانهٔ دربار را تشکیل میداد، و ازآنجا که وصول مالیات از دهکانان آسانتر از وصول آن از ملاکین سنتی بود، انوشه‌روان با صدور دستورالعملهائی که ظاهرا دال برتمایل شاهانه به اجرای عدالت بود، از منافع دهکانان حمایت نمود و به قدرتگیری آنها کمک کرد. این امر برای دربار ایران از دوجهت سودمند بود؛ ازطرفی حمایت گستردهٔ مردمی را برای انوشه‌روان به دنبال میآورد، و از طرف دیگر بر درآمدهای مالیاتی دربار می‌افزود. به فرمان او زمینهای مزروعی و باغستانهای کشور ازنو پیمایش وآمارگیری شد، سازمانهای دادگستری و مالیاتی نوسازی شد، در سراسر کشور عدالتخانه‌هائی برای بررسی تظلمات حکومتگران محلی دائر گردید، از میزان مالیاتها کاسته شد، و برخی اقدامات مهم و ثمربخش مثل توسعهٔ تأسیسات آبیاری و ترمیم قَنَوات (کهَن‌ها) و بنای سد و ترویج کشاورزی به عمل آمد. او ادارات مالیه را ازنو تنظیم کرد و افرادی نسبتا مورد اعتماد را برسر این ادارات گماشت. طبق قانون جدید مالیاتی مقرر شد که هرکدام از محصولات کشاورزی مثل گندم و جو و انگور و برنج و خرما و زیتون مالیاتهای سالانهٔ ثابتی که بین هشت درهم تا یک

ششم درهم برای هر جریب در نوسان بود اخذ شود. برای پیشه‌وران و بازرگانان و افزارمندان مالیات سرانهٔ موسوم به گزیِک (به عربی، جزیه) مقررگردید که فقط از مردان قادر به‌کار در سنین بیست تا پنجاه ساله گرفته میشد؛ وکودکان و زنان و پیرمردان و افراد ازکار افتاده ازآن مستثنی بودند. این مالیات به نسبت حرفه و درآمدهای افراد در بین ۱۲ تا ٤ درهم درسال درنوسان بود. طبق این قانون، مزارع و باغهای کوچک و زمینهای کم‌درآمد از مالیات معاف شدند، و این امر رضایت توده‌های کم‌درآمد را از شاهنشاه فراهم آورد.[۱] طبقهٔ نوپای دهکانان از این اصلاحاتْ امتیازات زیادی به دست آورد و به یک طبقهٔ مرفه و نسبتا پرنفوذ تبدیل شد که در آیندهٔ سیاسی کشور سهم مهمی را ایفا کرد، و از نفوذ مالکان سنتی کاست. همین امر به نوبهٔ خود یکنوع عدالت به حساب میآمد، زیرا از امتیازات طبقات سنتی به نفع این طبقه که نسبت به طبقات سنتی دامنهٔ گسترده‌ئی داشت، کاسته میشد. مالیات پیشه‌وران و سوداگران و پیله‌ورانِ شهری و روستائی نیز تحت نظم و ضابطهٔ نوینی قرار داده شد، و طبق تقسیمات دقیقی که ازاین لایه‌های اجتماعی به عمل آمد، مراتب این مالیاتها بین ۱۲ درهم تا ٤ درهم درسال تعیین شد، که بخاطر کاستن اثرات آن بر مردم در سه فصل چهارماهه پرداخت میشد، و فقط از مردان بین بیست سال و پنجاه سال اخذ میشد. این مالیاتها را انوشه‌روان «ابراس‌یار» (یعنی خودیاری) نام داد.[۲] به فرمان انوشه‌روان، قضات و رؤسای دادگاههای محلی – که عموما مغ بودند – مأمور نظارت بر اخذ مالیات شدند و این قضات وظیفه داشتند که از هرگونه اجحاف در امر مالیات جلوگیری کنند. یک «سازمان بازرسی شاهنشاهی» متشکل از افراد درستکردار و مورد اعتماد شاه نیز برای نظارت برکار اینها تشکیل شد که زیر نظر شاه عمل میکرد.[۳]

این اصلاحات که همراه با تبلیغات گستردهٔ روحانیون درشهرها و روستاها برای انوشه‌روان بود، با گذشت سالها انوشه‌روان را به یک شاهنشاه عدالتگستر و رعیت‌پرور مبدل ساخت. در قوانین مدنی نیز، بخصوص قوانین مربوط به خانواده تغییرات و اصلاحات عمده‌ئی داده شد که در تنظیم خانواده بسیار مؤثر بود. ازجمله مقرر شد که آندسته از جوانان خانواده‌های اشراف کم‌درآمد که قادر به ازدواج نیستند به هزینهٔ دولت ازدواج کنند و در ارتش به خدمت گمارده شوند. طبق فرمان خسرو خاندانهای بزرگ و همپایهٔ این جوانان نسبتا اشرافی موظف شدند که دخترانشان را به ازدواج اینها

۱- همان، ۴۵۱ .

۲- بسیاری ازالفاظی که طبری از متون پهلوی نقل کرده است، به سبب غلط نویسی ناسخان کتاب او، آشفته است و صورت صحیح آنها را نمیتوان شناخت. یکی از آنها همین لفظ «ابراسیار» است که وی مینویسد معنایش مشارکت داوطلبانه، یا به زبان طبری «الأمرالمتراضی» است [طبری، همان].

۳- طبری، ۱ / ۴۵۱ ..

درآورند.[1] ما به درستی نمیدانیم که «جوانان کم درآمد خاندانهای اشراف» چه کسانی بودند. ولی میتوان حدس زد که اینها فرزندان زنان حرمسراها بودند که در زمان مزدک از حرمسراهای بزرگان بیرون آمده به ازدواج کسانی درآمده بودند؛ و سپس در جریان اعادهٔ ممتلکات مصادره‌ئیِ اشراف به حرمسراها عودت داده شدند؛ اما فرزندانشان از انتساب به خاندان مادرانشان محروم گشتند. اینها ازنظر قانون مدنی ساسانی اشراف به شمار میرفتند؛ ولی چونکه پدرانِ واقعی‌شان جزو طبقات اشراف نبودند نمیتوانستند از امتیازات مستقیم اشرافی بهره‌مند شوند؛ پس با فرمان قانونی شاهنشاه در زمرهٔ اشراف قرار گرفتند و ازحمایت مالی دربار برخوردار شدند. این جنبه از اصلاحات انوشه‌روانی به پیدایش یک لایهٔ نوین اشرافی منجر شد که بخاطر برخورداری از مزایای ناشی از اصلاحات اجتماعی انوشه‌روان، برای دربار ایران وفاداران بسیار شایسته‌ئی شدند.

چونکه خسرو انوشه‌روان درصدد کاستن از نفوذ فرمانروایان و سپهداران سنتی بود، برای آنکه بهانه برای سرکوب و تضعیف آنها داشته باشد عدالتخانهٔ ویژه‌ئی تحت ریاست شخص خودش تأسیس کرد، و به سراسر کشور اعلام کرد که هرکه ازدست حکومتگران و بزرگان ستمی ببیند میتواند شکایت خویش را به گوش شاه برساند. و چون افراد عادی قدرت دستیابی به شاه را نداشتند، شاه دستور داد سلسلهٔ درازی که یک سر آن به ایوانش منتهی میشد و سر دیگرش تا دوردستهای کاخ میرسید نصب کردند، وکسیکه تظلمی داشت خودش را به این سلسله میرساند و آنرا می‌جنباند و با به جنبش درآمدن و نواخته شدن زنگهائی که به این سلسله آویزان بود، شاه متوجه حضور یک دادخواه در بیرونِ کاخش میشد و به داد او میرسید. داستانهای متعددی که دربارهٔ عدل انوشه‌روانی برجا مانده و وارد کتبِ تاریخ شده است حکایات مجازاتهائی است که زورمندان پرنفوذ کشور- در اثر ظلمشان به افراد رعیت- با آن مواجه شدند و درنتیجه بسیاری از املاک و اموالشان را به فرمان شاه از دست دادند. این روایتهای تاریخی از اعدامهای شماری از شخصیتهای کشور سخن گفته‌اند که به گناه ستمهایشان به آن گرفتار آمدند. از جمله افراد پرنفوذی که به فرمان انوشه‌روان اعدام شدند، یکی هم حامی اولیهٔ او **ماهبود** سپهسالار- دشمن مزدک و نابودکنندهٔ مزدکیان- بود. شاه برای آنکه بهانه برای اعدام ماهبود داشته باشد، در حینی که ماهبود سرگرم دیدن یک سان نظامی بود اورا به حضور طلبید. طبیعی بود که ماهبود درآن حالت نمیتوانست فرمان شاه را فورا اجرا کند، بلکه مجبور بود آنرا به تأخیر اندازد. انوشه‌روان این تأخیر او را بی‌ادبی نسبت به مقام شاه و بیتوجهی به فرمان شاه تلقی کرد و فرمان داد او را بازداشت کردند و چند روز بعد محاکمه و محکوم به اعدام گردید و به دار آویخته شد.

۱- همان، ۴۲۳ .

روابط ایران و روم در عهد انوشه‌روان

درسال ۵۳۳ دربارهای ایران و روم برای انعقاد صلح دائمی وارد مذاکره شدند و درپی آن دوطرف توافق کردند که زمینهای اشغالی را به یکدیگر برگردانند و مرزهای دوکشور را به حالت سابق درآورند، هیچکدام از دودولت در آینده در نزدیک مرزهای یکدیگر تأسیسات نظامی ایجاد نکنند، و برای همیشه در همزیستی مسالمت‌آمیز به سر ببرند. این صلح راههای بازرگانی بین المللی شرق و غرب را بر روی ایران گشود، و حرکت کاروانهای تجارتی ایران و نقل و انتقال کالا در میان چین و ترکستان و روم درآمدهای هنگفتی را نصیب کشورکرد. در نتیجهٔ رونق کشاورزی و تجارت، صنایع کشور رو به رشد و توسعه نهاد و شکوفائی اقتصادی چشمگیری به دنبال آورد که ثمرهٔ آن عائد همهٔ مردم کشور گردید و باعث رضایت همگانی از دولت انوشه‌روان شد.

با وجود قرارداد صلح دائمی، دولت روم به حکم خصیصهٔ تجاوزطلبی ذاتیش ازمداخله در پاره‌ئی اموركه مربوط به ایران میشد خود داری نورزید. درسال ۵۳۹ درگرجستان برسر تعیین شاه ناآرامیهائی بروز کرد. دولت روم از این پیشامد بهره گرفته در گرجستان دخالت کرده به بهانهٔ حمایت از یکی از مدعیان سلطنتْ سپاه به آن کشور فرستاد، و درضمن برآن شد که با استفاده ازاین فرصتْ ارمنستانِ غربی را اشغال کند. خسرو انوشه‌روان بقصد ممانعت از دخالت رومیان در امور گرجستان و ارمنستان- که ایران و روم خودمختاری‌شان را به رسمیت شناخته بودند- در اواخر سال ۵۳۹ به سوریه لشکر کشید، اپاما (افامیه) و حلب وچند شهر دیگر را گشود و انتاکیه را که پایتخت شرقی دولت بیزانت بود گرفته پادگانش را ویران ساخت، سربازان پادگان انتاکیه و صنعتگران و هنرمندان رومی را به اسارت گرفته با خود به ایران برد و درشهری که برای آنها درنزدیکی تیسپون بناکرد (شهر رومیگان) اسکان داد. گزارشی دربارهٔ این شهر جدید و جماعات رومی که درآن اسکان داده شدند را طبری به گونه‌ئی روایت میکند که حقیقتا ما را ناچار میسازد که بشردوستی و بزرگواری انوشه‌روان را بستائیم. عبارت طبری چنین است:

> شاه فرمان داد که شهر انتاکیه را به همان شکلی که بود با خانه‌ها و خیابانهایش و هرچه درآن بود را برایش ترسیم کردند، و شهری به همان شکل در کنار مدائن بنا کرد که همان شهر معروفِ رومیه باشد. و اهل انتاکیه را حرکت داده در آن شهر اسکان داد. و چون وارد شهر شدند اهل هرخانه به خانه‌ئی که شبیه خانهٔ خودش در انتاکیه بود وارد گردید. و چنان بود که گوئی از انتاکیه خارج نشده بودند.[1]

۱- طبری، ۱ / ۴۲۴ .

هرچند که این گزارشْ مبالغه‌آمیز به نظر میآید، ولی خبر ازآن میدهد که اسیران رومی به شهروندان ایرانی تبدیل شدند و همه‌گونه آزادی به آنها داده شد وآنها برای خودشان کلیسا و مراکز دینی ایجاد کردند. یک معنای دیگر این گزارش میتواند آن باشد که بخشی از جماعات انسانی ناراضی از سیاستهای رومیان، همراه با فتوحات شاهنشاه در شام به اطاعت دولت ایران درآمدند و مورد نوازش شاهنشاه قرار گرفته به ایران کوچ داده شده در شهر نوسازی در کنار تیسپون اسکان داده شدند.

خسرو در ادامهٔ فتوحاتش به سوی آسیای صغیر حرکت کرده ازآنجا روانهٔ گرجستان شد، نیروهای قیصر را از گرجستان بیرون کرد، و شهر بندری لاتکیای گرجستان- برکرانهٔ شرقی دریای سیاه- را که رومیان اشغال کرده بودند آزاد ساخت. قیصر روم پس ازاین شکستها پیشنهاد مذاکره برای صلح داد. مذاکرات صلح دو دولت منجر به یک متارکهٔ پنجساله شد، و برطبق آن ایران زمینهای اشغالی واقع در پشت مرزهای ایران در سوریه را به دولت روم بازداد، مرزهای دوکشور به حالت سابق درآمد، و قیصر که بسبب تجاوز به خاک گرجستان آغازگر جنگ شناخته میشد مجبور به پرداخت غرامت جنگی شد. اما این متارکه نیز چهار سال بعد درپی تحریکات رومیان درگرجستان نقض گردید و جنگ دودولت ازسر گرفته شد. این وضع جنگ و متارکهٔ متوالی که بیشترِ ایامش را حالت صلح تشکیل میداد تا آخر عمر انوشه‌روان چندین بار تکرار شد. رومیان بر همان عادات تجاوزگری ذاتی که داشتند در هرفرصتی میکوشیدند به قلمرو ایران دست‌اندازی کنند، و هربار ایران پیروزمند درآمد و غرامتهای قابل ملاحظه‌ئی از روم گرفت و تعهدات دربار روم در پرداختن سهم هزینهٔ نگهداری دربندِ قفقاز به ایران برسر جای خودش ماند. نتیجهٔ نهائی این جنگها که مسبب اصلی آنها رومیان بودند، برای هر دوطرف درحد «هیچ» بود و در این میان آبادیهای سوریه و شرق آسیای صغیر متضرر میشدند.

در فرامرزهای شمال شرقی ایران در نیمهٔ دوم قرن ششم موجی از قبائل ترک در یک خزش تازه در بیابانهای غرب خوارزم در جهت مرو و گرگان روانه شدند. خزش ترکان سرزمینهائی که دردست هپتالها بود را نیز درمعرض تهدید قرار میداد. دربار ایران بی‌میل نبود که ترکان با هپتال‌ها وارد جنگ شوند و اخشونوداز به دست خاقان تضعیف گردد؛ چه در اینصورت ایران میتوانست از تعهدات مالی که هنوز درقبال اخشونواز داشت شانه خالی کند. با این حال دربار ایران می‌بایست با اقدام عاقلانه‌ئی مرزهای کشور را دربرابر این ترکان حفظ میکرد. به دنبال مذاکراتی که هیئت اعزامی خسرو انوشه‌روان با خاقان انجام داد، قرارداد صلحی بین دوطرف منعقد شد و دوطرف تعهد کردند که مرزهای یکدیگررا- احتمالا در شمال گرگان- مورد احترام قرار دهند و از تجاوز به آن خودداری کنند (سال ۵٦۷ م). با وجودیکه خاقان در این زمان نسبت به ایران نظر خوش نشان داد، خسرو نتوانست پیمان دوستی با او منعقد کند. چه بسا که ارتباطات نهانی قیصر با خاقان در اینزمان مانع نزدیکی بیشتر

خاقان و شاهنشاه شده باشد؛ زیرا به تحقیق دوسال بعد یک پیمان دوستی محرمانه میان خاقان و قیصر منعقد شد که برطبق آن دوطرف قرار گذاشتند که درفرصت مناسب از شرق و غرب به ایران حمله کنند. درز کردن این خبر به دربار ایران روابط ایران و روم را به تیرگی کشاند.

طبق توافق محرمانه‌ئی که میان خاقان و قیصر صورت گرفته بود، ایران درسال ۵۷۰ از شرق و غرب به طور همزمان مورد حملهٔ خاقان و قیصر قرار گرفت. خاقانْ به سوی جنوب پیش رفته تا حوالی مرو پیشروی کرد؛ و قیصر ازفرات گذشته حران را گرفت و نصیبین را به محاصره درآورد. خسرو یک سپاه نیرومند به شرق گسیل کرد. این سپاه توانست خاقان را شکست داده تا مرزهای مورد توافق عقب براند. شخص خسرو نیز در رأس یک سپاه عظیم به مقابلهٔ قیصر شتافت. او نصیبین را از محاصره بیرون آورد و حران را بازپس گرفت و شکست سختی به قیصر وارد ساخت، آنگاه ازفرات گذشته بعد از تصرف شهرهای اپاما (افامیه) و دارا و حلب بر انتاکیه دست یافت و پادگان وکاخهای آن شهر را که مقر حاکمیت رومیان بود به آتش کشید و بخش اعظم سوریه را متصرف شد (سال ۵۷۳ میلادی). قیصر از این شکستها به جنون مبتلا شد و خلع گردید. مجددا دولت روم با دولت ایران وارد مذاکره برای صلح شد و چون قیصر روم آغازگر جنگ بود دولت روم تقبل کرد که خسارت جنگی به ایران بپردازد. ولی صلحی که بعد از این میان ایران و روم منعقد شد باز هم در اثر تجاوزهای رومیان پایدار نماند و جنگهای ایران و روم که عرصهٔ آن شرق آسیای صغیر و شمال شام بود همچنان به تناوب ادامه یافت. شکنندهٔ صلح در هربار رومیان بودند و فاتح در هربار ایران بود و دربار روم مجبور به پرداخت غرامت جنگی به ایران میشد.

تصرف کشور یمن توسط انوشه‌روان

در کشور یمن در منتهاالیه جنوب عربستان در اوائل قرن ششم میلادی مبلغان مسیحی که بنا برروایتها ازشام وارد یمن شده بودند فعالیت داشتند و در دودهٔ نخستِ این قرن بخشهائی از قبائل یمن را به دین مسیح درآوردند. بخشهای مرکزی و شمالی آن کشور درآن زمان مسکن قبائل یهودی حِمیَر بود که ما نمیدانیم آیا یهودانِ مهاجر بودند، یا چنانکه در روایتهای سنتی عرب آمده است، درآن اواخر یهود شده بودند، و یا از بومیانی بودند که داستانشان در تورات آمده است (داستان بلقیس ملکهٔ سبا). ولی اینرا میدانیم که دین یهود یک دین خالصا قبیله‌ئی بوده که هرکه از قبیلهٔ اسرائیل نبوده نمیتوانسته آن دین را داشته باشد. در همسایگی جنوبی یمن و فراسوی تنگهٔ باب‌المَندَب که دروازهٔ ورودی به آبهای دریای سرخ بود کشور حبشه قرار داشت که در اواخر قرن پنجم آئین مسیح را رسمیت بخشیده بود و با دولت روم هم‌پیمان بود. ازآنجا که گسترش آئین مسیح در یمن موقعیتِ

قبائل حِمیَر را به خطر افکنده بود، پادشاه حِمیَر کوشید که از گسترشِ بیشتر این آئین جلوگیری کند. درنتیجه دولتِ مسیحی حبشه بعنوان سرپرستِ دینِ مسیح دست به دخالت در امور یمن زد و نیروهای حبشی در اواخر ربع اول قرن ششم آن کشور را اشغال کردند. ازآن زمان جنگهای درازمدتی بین قبائلِ مسیحی‌شده و قبائل حِمیَر درگرفت که سرانجام درسال ۵۷۰ به اشغال سراسر یمن توسط نیروهای حبشی و برافتادنِ سلطنت حِمیَری‌ها انجامید.

این واقعه درست درزمانی اتفاق افتاد که انوشه‌روان درشرق و غرب درگیر نبرد با ترکان و رومیان بود. یکی از رؤسای قبائل حِمیَر به نام سیف ذی یزن که از برابر حبشیها گریخته بود به ایران پناهنده شد و از خسرو انوشه‌روان تقاضای کمک برای بازیابی سرزمینش کرد. خسرو انوشه‌روان با استفاده ازاین فرصت تصمیم گرفت که یمن را ازدست هم‌پیمانانِ رومیها بیرون بکشد و تحت ادارهٔ ایران درآورَد. تنگهٔ باب‌المندب تنها راه دسترسی رومیان ازراه دریا به شرق آفریقا و هند و جنوب‌شرق آسیا بود. اگر خسرو انوشه‌روان موفق میشد که یمن را بگیرد ایران برتنگهٔ باب‌المندب مسلط میشد و نقل و انتقال ناوگان بازرگانی رومیان در دریای سرخ را فلج میکرد و میتوانست به این وسیله ضربهٔ سنگینی به اقتصاد روم بزند. او بدون تَردُّد به تقاضای سیف ذی‌یَزَن پاسخ مساعد داد و درسال ۵۷۱ سپاه دیلم را- متشکل از هشتصد جنگجو- به سرکردگی یک سپهدار کارآزموده بنام **خرزاد** با منصب **وَهراز** به یمن گسیل کرد. روایتهای سنتی که نزد طبری و دیگران ثبت شده‌اند، میگویند که بخش اعظم سربازان این سپاه یا کل سپاه از زندانیان مزدکی بود.[1] خسرو با این اقدامش با یک تیر دو نشانه زد: او هم از شر این جوانان مزاحم مزدکی خلاص شد و هم بر یمن دست یافت. این سپاه موفق شد که حبشیها را از یمن اخراج کند و در یمن تشکیل یک حکومت دیرپای ایرانی دهد که تا سال ۶۳۲ یعنی تا اواخر عهد ساسانی (برای مدت ۶۰ سال) دوام یافت.

اینرا نیز ناگفته نگذارم که چون مسیحیان دست به کشتار یهودان حِمیَری زدند وآنها را مجبور به پذیرش مسیحیت کردند، بسیاری ازآنها به درون حجاز (همسایهٔ شمالی‌شان) گریختند، و سپاهیان حبشی آنها را دردرون حجاز تعقیب کرده تا کنار مکه پیش رفتند. چون یمن مورد حملهٔ نیروهای ایران قرار گرفت، حبشی‌ها مجبور شدند حجاز را رها ساخته به یمن برگردند. این حادثه در تاریخ مکه به عنوان آغاز تاریخ به شمار رفت و «عامُ الفیل» نام گرفت. در روایتهای مردم مکه گفته میشد که وقتی

۱- خرزاد پسر نرسی پسرجاماسب بود، و جاماسب عموی انوشه‌روان بود. خرزاد وقتی به مأموریت یمن گسیل شد، انوشه‌روان به او منصب وَهرَز داد [التنبیه والاشراف، ۲۴۲]. بنا بر روایت طبری، انوشه‌روان هشتصد تن از زندانیان مزدکی را تحت فرماندهی یکی از خودشان بنام وهرز که پسرش نوزاد (انوشزاد) نیز همراهش بود، با هشت کشتی روانهٔ فتح یمن کرد [طبری، ۱ / ۴۴۵].

حبشی‌ها بقصد انهدام کعبه که خانهٔ الله بود به کنار مکه رسیدند، الله سپاهیانی از پرستو را برسرشان فرستاد و پرستوها سنگریزه‌هائی را برسر حبشی‌ها فرو افکنده آنها را تارومار کردند. این واقعه در قرآن (در سورهٔ ابابیل) نیز به همین صورت یعنی یورش پرندگان موسوم به «ابابیل» که سنگریزه‌هائی درمنقار داشتند برسر «اصحاب فیل» و تارومار وکشته شدن مهاجمان مورد اشاره قرار گرفته است.

شخصیت انوشه‌روان

اقدامات اصلاحگرانه و پیروزیهای مداوم خسروانوشه‌روان ازاو یک شخصیت استثنائی درنظر ایرانیان ساخت که تقدسی به مراتب بیش از شاهنشاهان بزرگ تاریخ گذشتهٔ ایران به او داد. دربارهٔ دادگری و عدالت‌گستریِ انوشه‌روان دهها افسانه برسر زبانها افتاد که بیشتر آنها مایه در حقیقت داشت. ایران در زمان او به اوج شکوه رسید. گسترش بازرگانی بین‌المللی، رشد صنعت، توسعهٔ کشاورزی، رسیدگی به تظلمات توده‌ها، توجه به امر دهکانان (طبقهٔ نوظهور مالکانِ روستائی) و عادلانه بودن مالیاتهای ارضی و سرانه، ... همهٔ اینها ایران را بصورت کشوری درآورد که مردمش از وضع موجود رضایت خاطر داشتند، و بنظر میرسید که ایران از تمام خوشبختیهای خدادادی برخوردار است و مردمش در رفاه و آسایش زندگی میکنند. پایتخت ایران در زمان انوشه‌روان توسعهٔ بسیار زیادی یافت و به بزرگترین، آبادترین و شکوهمندترین شهر خاورمیانه تبدیل شد. درجهان آنروز، خارج ازچین هیچ شهر دیگری به آبادانی و شکوه و وسعتِ پایتخت ایران نبود. پایتخت ایران در آنزمان مجموعه‌ئی بود از هفت شهر آباد و پررونق و به هم‌پیوسته در دوکرانهٔ شرق و غربی دجله، که دوقلوی **تیسپون** و به **اردشیر** در مرکز آنها قرار داشت. ظاهرا تقسیم هفتگانهٔ پایتخت به علت تقسیم جمعیتی بوده و در هر شهری یک جامعهٔ خاصی میزیسته است. خانواده‌ها وکاخهای سلطنتی عموما در تیسپون و به اردشیر مستقر بودند، و کاخ شاهنشاهی در بخش **اَسپان‌وَر** به اردشیر قرار داشت. شهرهای دیگر به ترتیب، نظامی، دینی، صنعتی، تجارتی وکارگری بود وهرکدام دارای اقشار اجتماعی مخصوص به خودش بود. نامهای شهرهای دیگر متصل به پایتخت، یکی **رومیگان** و دیگری **ماخوذه** بود، که در اولی صنایع پیشرفته رواج داشت و در دومی حرفه‌های ظریفی از قبیل زرگری؛ و این دومی از دیرباز، و ازعهد هخامنشی، محل اسکان جماعات یهودی بود و بیشتر یهودان این شهر به کارهای زرگری و صرافی اشتغال داشتند. رئیس طوائف یهود ایران ملقب به راش‌گالوتا نیز در این شهر اقامت داشت. **درزَنیدان** و **بلاش‌آباد** از دیگر شهرهای متصل به پایتخت بودند، که هردو از شهرهای قدیمی بودند و بخش اعظم ساکنانشان را آرامیهای بومی تشکیل میدادند. ساکنان عموم شهرهای هفتگانه ثروتمند بودند، و ثروتمندترین مردم جهان به شمار میرفتند. خانه‌های این شهرها به طورکلی مجلل و کاخ‌مانند

بود. محله‌های هرشهر را خیابانهای وسیعِ سنگفرش ازهم جدا میکرد و باغها وگلگشتهای (بولواردهای) زیبائی که خانه‌های سفید رنگ و تمیز و نو را احاطه میکرد، به هرکدام ازاین شهرها زیبائی افسانه‌واری بخشیده بود.

علاوه بر پایتخت، چندین شهر آباد و پرجمعیت دیگر درنواحی مختلف ایران وجود داشت که هرکدام به نوبهٔ خود با پایتخت دم از برابری میزدند؛ **بلخ** در تخارستان، **بخارا** در سُغد، **مرو** و **هرات** و **نیشاپور** در خراسان، **ری** درشمال، **نهاوند** و **همدان** در غرب به علت آنکه در مسیر جادهٔ تجارت بین المللی شرق و غرب قرار گرفته بودند، رونق بسیار زیادی داشتند. **استخر** که پایتخت سنتی و مقدس ایران به شمار میرفت مرکز تجمع اشراف و روحانیون و اقامتگاه بزرگترین خاندانهای ایرانی بود و از این نظر شکوه بسیار زیادی داشت و بسیار آباد بود. **اصفهان** یک مرکز بزرگ صنعتی و از شهرهای پررونق و پرجمعیت و ثروتمند بود. **زرنگ** سیستان درکنار رود هیرمند که بر مسیر جادهٔ بازرگانی ایران و هند قرار گرفته بود یکی ازمراکز مبادلهٔ کالاهای دوکشور به حساب میآمد و ازاین نظر شهری بسیار پررونق بود. **نصیبین** که در تقاطع جاده‌های بازرگانی ایران قرار گرفته مرکز وصل ایران و امپراطوری روم بود، مهمترین مرکز مبادلهٔ کالاهای بین المللی محسوب میشد؛ و **گندیشاپور** از مهمترین شهرهای علمی و صنعتی کشور به شمار میرفت و اهمیتش ازاین لحاظ بود که مجتمع‌های علمی و فرهنگی نوین (مُدِرن) درآن قرار گرفته بود.

جادهٔ بازرگانی زمینی که چین را به امپراطوری روم وصل میکرد، از راه بلخ و مرو و نیشاپور و ری و همدان به تیسپون منتهی میشد و ازآنجا از راه نصیبین به شام و آسیای صغیر وصل میگشت. ایران تنها راه ارتباطی زمینی شرق و غرب جهان متمدن بود، و درشرائط صلح میتوانست بهترین بهره‌برداری اقتصادی را از این موقعیت جغرافیائی ببرد. درعین حال، ایران در عهد ساسانی یکه‌تاز میدان تجارت دریائی در آبهای خلیج فارس و دریای هند بود و از زمان انوشه‌روان به بعد دریای سرخ نیز حیطهٔ فعالیت دریائی ایران شد. ناوگان بازرگانی ایران که درخلیج فارس در بنادر عمان و هرموز و سیراف و میشان (این آخری بردهانهٔ اروندرود) مستقر بودند برکل تجارت دریائی خاورمیانه تسلط داشتند و تجارت دریائی بحر احمر را نیز به خود اختصاص داده بودند. کشتیها کالاهای بازرگانی را از بندرگاههای هند وآفریقای شرقی به ایران حمل میکردند و ازآنجا به درون ایران یا به شام و روم منتقل میشد. همچنین کالاهای ایرانی وکالاهائی که ازکشور روم آورده میشد به وسیلهٔ این کشتیها به شرق افریقا و بنادر هند انتقال میافت. مهمترین بندرگاه جنوب عراق در زمان ساسانی بندر **میشان** بود که دروازهٔ تیسپون برخلیج فارس به شمار میرفت و نقطهٔ ارتباطی آبی پایتخت با دنیای خارج بود. در

جنوب فارس نیز بنادر مهمی کشور را با بنادر شرق آسیا متصل میساخت که مهمتر ازهمه بندر **سیراف** در جنوب فارس، و بندر **هرموز** (بندرعباس کنونی) بودند.

رفتار اجتماعی انوشه‌روان بیانگر آن است که او نه تنها دارای تحصیلات عالیه بوده بلکه دربارهٔ هرکدام ازعلوم زمانه آشنائی نسبی داشته است. گرچه دراوائل سلطنت او با مزدکیان سختگیری بسیار شدید شد و تقریبا همه‌شان از میان برده شدند، ولی او از وقتی سن بلوغ را درنوردید و خودش تصمیم‌گیر کشور شد نسبت به عقائد دینی اقشار ملت از یهود و مسیحی و بودائی مسامحه‌ئی تا سرحد احترام داشت، و در زمان او ادیان مختلف درون کشور از همه‌گونه آزادی کامل برخوردار بودند. مدرسهٔ طبی گندیشاپور که به وسیلهٔ حکمای سریانی و یونانی و هندی اداره میشد از همه‌گونه حمایت وکمک دربار برخوردار بود. حکمای سریانی و یونانی که ازدست تضییقات و فشارهای متعصبان مسیحی روم میگریختند در ایران با آغوش باز پذیرفته میشدند و به وسیلهٔ شخص خسرو مورد نوازش واقع میشدند، و امکانات زیست شایستهٔ آنها به فرمان شاه فراهم میگشت و هرگاه و بیگاه برای شرکت در مجالس علمی خسرو فراخوانده میشدند تا شاه از اطلاعات علمی آنها بهره برگیرد. انوشه‌روان یک اندرزبدِ (= مشاور امور دینی و سیاسیِ) دانشمند در خدمت داشت که سرآمد علمای روزگار بود. این شخص همان **بزرگمهر** داستانهای ایران است که شخصیتش در همهٔ روایتهای تاریخی بعد ازعهد ساسانی جای خاصی باز کرده و طی قرون متمادی تا قرنها پس از برافتادن دولتِ شاهنشاهی وگسترش اسلام در خاورمیانه بعنوان برجسته‌ترین شخصیت سیاسی دانشمند و مردم‌دوست مطرح بوده است. یکی از نشانه‌های سلطهٔ معنوی این بزرگمرد تاریخ ایران در جهان اسلام آنکه شخصیتی چون جاحظ (متوفی محرم ۲۵۵ هجری) معتبرترین کتابش «البیان والتبیین» را با کلام حکیمانه‌ئی از بزرگمهر بختگان آغاز کرده است.[1] علاقهٔ انوشه‌روان به ادبیات و علوم و فنون تا به حدی بود که برخی ازجوانان خاندانهای اشرافی را برای فراگرفتن علوم روز به کشورهای دوردست اعزام داشت. داستان **بُرزویه** که برای فراگرفتن علوم به هند رفت و در بازگشت ازآن دیار ترجمهٔ کتاب معروف **کلیله و دمنه** را به همراه آورد و بعنوان بهترین تحفه از طرف خسرو انوشه‌روان مورد قبول قرار گرفت، یک نمونه از این اعزام دانشجو به فرمان شاهنشاه به دیار دوردست برای فراگرفتن علوم روز بود.

در زمان خسرو انوشه‌روان هنرها پیشرفت بسیار زیادی کرد و در این میان موسیقی از مقام خاصی برخوردار گردید. اگر بهرام گور، بنا بر افسانه‌ها، خُنیاگران را از هندوستان به کشور آورد تا وسائل طرب مردم را فراهم آورند و باعث گسترش هنر مردمی شوند، خسرو انوشه‌روان هنرمندان و

۱- البیان والتبیین، ۱ / ۴ .

موسیقیدانان را در کنف حمایت گرفت و یک هنر اشرافی که تا آنزمان سابقه نداشت درکشور به وجود آورد که در سالهای بعد ثمرش در دربار پرشکوه خسروپرویز تجلی یافت. هنرهای نقاشی و تذهیب و مجسمه‌سازی درعهد خسرو انوشه‌روان به اوج رسید و سپس درزمان خسروپرویز به نضج بیشتر دست یافت، و در این زمینه‌ها آثار شکوهمندی در ایران آفریده شد که در نوع خود بی‌نظیر بود. استخری مینویسد که در نزدیکی کازرون (شاپور) یک آرشیو بزرگ سلطنتی در کوهستان دائر بوده که مجسمه‌های گوناگون هریک ازشاهنشاهان ساسانی با شرح کاملی ازکارنامهٔ هرکدام ازآنها درآن نگهداری میشده است. ما نمیدانیم که این غار در زمان ساسانیان چه وضعی داشته، ولی میتوانیم چنین تصور کنیم که پس از حملهٔ عربها به ایران و تخریب عناصر مادی تمدن ایرانی به دست آنها، ایرانیان بخشی از آرشیو سلطنتی استخر را به این مکان منتقل کرده نهان داشته بوده‌اند تا از دستبرد عربها به دور بماند. آنچه استخری به چشم خود دیده مجموعهٔ عظیمی از آثار هنری بوده که در آن غار به ودیعه نهاده شده بوده است. همچنین مسعودی در التنبیه دربارهٔ کتابی گزارش کرده است که در جمادی الثانی سال ۱۱۳ هجری در یکی ازگنجخانه‌های شاهنشاهی ایران کشف شده بوده، و به دستور هشام ابن عبدالملک به عربی ترجمه شده بوده است. او در این‌باره چنین مینویسد:

> به سال ۳۰۳ هجری درشهر استخر فارس نزد یکنفر از بزرگان ایران کتابی عظیم دیدم که شامل بسیاری ازعلوم ایرانیان و اخبار پادشاهان و کارها و شیوه‌های کشورداری آنها بود. مطالبی که در این کتاب بود را من درکتابهای دیگر ایرانیان مثل خداینامه و آئیننامه و گاهنامه و جز اینها ندیده‌ام. در این کتاب تصاویر ۲۷ تن از شاهان ساسانی که دوتن از آنها بانو بودند کشیده شده است؛ به نحوی که چهرهٔ هرکدام از آنها نشان میدهد که در روز وفاتش پیر یا جوان بوده، چه زیوری داشته، تاجش چگونه بوده، و ریش و چهره‌اش به چه شکل بوده است. در این کتاب بیان شده که این شاهان ۴۳۳ سال و ۱ ماه و۷ روز سلطنت کرده‌اند. نیز بیان شده که ایرانیان وقتی یک پادشاه میمرد او را به همان شکلی که بوده است تصویر میکردند، و صورتش را به گنجخانه میسپردند تا زندگان پس ازاو صفت اورا بدانند. هر پادشاه را درحالت ایستاده و درجنگ و درحالت نشسته برتخت سلطنتی به تصویر میکشیدند و دربارهٔ شیوهٔ کشورداری و رفتار هرکدام از این شاهان با کارگزاران و با اطرافیانشان، و همچنین دربارهٔ رخدادهائی که درزمان سلطنت هرکدام از اینها درکشورش پیش میآمده در این کتاب نگارش کرده بودند. یادداشت روی کتاب نشان میداد که این کتاب در نیمهٔ جمادی الثانی سال ۱۱۳ هجری در گنجخانهٔ شاهنشاهان ایران کشف شده و نسخه‌ئی از آن برای هشام ابن عبدالملک [خلیفهٔ اموی] به عربی ترجمه شده است. نخستین

پادشاهانشان اردشیر ردای ارغوانی و شلوار آسمانی به پا دارد و تاجی زرنگار به رنگ سبز برسر و نیزه‌ئی دردست دارد و به حالت ایستاده به تصویر کشیده شده است. آخرینشان یزدگرد پور شهریار پور خسروپرویز ردای سبزرنگ زرنگار برتن و شلوار آسمانی‌رنگ ملیله‌دوزی به پا دارد، تاجی ارغوانی برسر نهاده است، نیزه‌ئی دردست دارد و بر شمشیری تکیه زده و ایستاده است. این تصاویر با انواع گوناگونی از رنگهائی شگفت‌انگیز که مثل آنها در این زمان وجود ندارد، و با آب طلا و نقره و محلول مسِ کوبیده شده کشیده شده است. اوراق این کتاب دارای رنگهای بسیار زیبا و عجیب است؛ و از بس که این کتاب با ظرافت و مهارت تهیه شده بود، من ندانستم که اوراقش کاغذ است یا صفحهٔ طلا.[۱]

انوشه‌روان به بازیها نیز علاقهٔ بسیاری داشت، و این داستان که در زمان او شطرنج از هند به ایران آورده شد و در ایران رواج یافت در همهٔ کتابهای تاریخی نقل شده است. مجموعهٔ روایتهائی که دربارهٔ خسرو انوشه‌روان برجا مانده ازاو یک شاهنشاه نیکسیرت وآزاداندیش ودانش‌پرور و هنردوست و عدالتگرا و مردم‌خواه و باتدبیر و شجاع به تصویر کشیده که نمونه‌اش کمتر درتاریخ ساسانی دیده شده است. بسیاری از خصوصیاتی که به او نسبت داده‌اند کاملا به حقیقت نزدیک بوده و او همانی بوده که در روایتها آمده است.

تنها نقطهٔ منفی دوران سلطنت انوشه‌روان سختگیری با هواداران مزدک بود که اقدامات انسانی او را نزد محققان تاریخ ایران تحت الشعاع قرار داده و نوعی بیدادگری را در سلوک اولیهٔ او به پردهٔ ترسیم کشیده است. آنچه در زمان او با مزدک و مزدکیان رفت برای تاریخ ایران بسیارگران تمام شد. آئینی که مزدک آورد میکرد میتوانست یک وحدت ملی درازمدت را درکشور به وجود آورد، موضع شاه را تقویت کند، اطاعت آحاد ملت را نسبت به مقام سلطنت تأمین سازد، دین ایرانی را ازآن حالت رکود وجمودی که دست وگریبانش بود برهاند و بصورتی دنیاپسند ومردمی درجهان مطرح کند وجاذبه‌ئی به آن ببخشد که بتواند جماعات انسانی خاورمیانه و اطراف مرزهای ایران را به سوی خود جذب کرده به یک دین جهانی مبدل کند؛ و همچنین ایران را از خطرات آینده مصون نگاه دارد. از آنجائی که پیروان طراز اول مزدک را روشنفکران و روحانیون آگاه و روشنبین زرتشتی تشکیل میدادند، سرکوب نهضت مزدک و نابودسازی روشنفکران هوادار او به بهای گرانی برای کشور تمام شد. هواداران نهضت مزدک آگاهان و زمان‌شناسانی بودند که درد جامعه را میدانستند و نسبت به حقائق جهان اطلاع وافی داشتند. عقائد دینی در خاورمیانهٔ آنروز درآستانه یک تحول عظیم بود و اینرا

۱- التنبیه والاشراف، ۱۰۸- ۱۰۹.

مزدک و پیروانش درک کرده بودند و میکوشیدند به این تحول جامۀ عمل بپوشانند. لیکن فقاهتِ سنتی و واپس‌گرا و جامداندیش میخواست از همان ارزشهای پوسیده و منحطِ دیرینه که بازماندۀ دوران زندگی سیاسی کهن بود دفاع کند و بدانوسیله امتیازات خودش را حفظ نماید. تعقیب وآزار هواداران مزدک، کشور را ازبهترین وآگاهترین و فداکارترین فرزندانش محروم ساخت. ازآن پس فقط روحانیونی درکشور ماندند که درجمود فکری و واپس‌نگری وحشتناکی میزیستند و با تعصبات خشکشان دین ایرانی رابه پائینترین مرحلۀ انحطاط رساندند. دینی که اینها ازآن دفاع میکردند مدتها بود که از درون تهی شده و پوسیده بود و هر ضربه‌ئی کافی بود که به حیات آن خاتمه دهد و به همراهش همۀ ارزشهای تمدنی وابسته به آن را در معرض نابودی قراردهد. این چیزی بود که حوزۀ فقاهتی واپسگرا و متعصب و منحط و اقتدارگرا نمیتوانست درک کند؛ و روشنفکران درست‌دین متوجهش بودند و میکوشیدند از سقوط همه‌چیز ایران جلوگیری کنند، و یک ایران نوین با ارزشهای دنیاپسند بسازند که در سایۀ آنها به حیات تمدنی و نقش سازندۀ تاریخیش ادامه دهد.

سقوط نهضت مزدک بدایت یک نهایت حزن‌انگیز بود، و همۀ تلاشهای اصلاحی و سازنده و مترقی انوشه‌روان و بزرگمهر نتوانست از حرکت ایران به سوی این نهایت جلوگیری کند. حوزۀ فقه سنتی با تنگ‌نظریها و تعصبات خشک و انحصارطلبی آزمندانه‌اش به زودی هم دین رسمی را با آداب و رسوم خرافی و فرسوده و دست و پاگیرش به سوی انحطاط و تباهی پیش برد و هم دولت را به همراه آن به زوال و نابودی کشاند. متأسفانه انسانهائی که درجمود فکری و دراعصار ماقبل خویش میزیند و هیچ هَمّی جز پاسداری از ارزشهای کهنی که برآورندۀ خواست آنها در راه بهره‌کشی از توده‌های عامی و فریبخورده است ندارند، هیچگاه نمیتوانند متوجه شوند که چه خطرهائی آنها و ارزشهای مورد دفاعشان را از بیرون احاطه کرده است؛ و هربار که آزاداندیشان و خیرخواهان و دردشناسان درصدد اصلاحاتی برمیآیند تا جامعه را دربرابر خطرات احتمالی حفاظت کنند (که جز روشنفکران آزاداندیش و دردشناس نمیتوانند احساس کنند) متعصبان و واپسگرایان و جامداندیشان چون هرگونه حرکت اصلاحی را منافی مصالح و منافع و امتیازات خودشان میدانند، زیر پرچمی که به ادعای اینها پرچم دین است برضد هرگونه حرکت اصلاحی بسیج میشوند و سد راه روشنفکران اصلاح‌طلب میگردند، و با این کارشان کشور و ملت را در جمود نگاه میدارند، تا در آینده به یکباره دربرابر تندباد تحول آنی ازپا درآیند و به همراه آنها همۀ ارزشهای تمدنی نیز ازپا درآید و همه چیز ازدست برود، و خود آنها نیز همراه سیل خروشانی که به راه می‌افتد روفته شوند.